

کارشناس مسئول دوره ابتدایی و دیگر عزیزان، اندکی آرام شدم و تصمیم خودم را برای رفتن به مدرسه جدید گرفتم.

در یکی از روزهای اواخر شهریور تلفن همراهم زنگ خورد. به شماره نگاه کردم. شماره مسئول دوره ابتدایی بود. گوشی را برداشتم. پس از احوال‌پرسی مختصر، گفت: «بنده از هم‌اکنون نیستیم و تعویض شدیم. از شما می‌خواهم خودتان بسیار عالی مسئله را تدبیر و تمشیت کنید.» و خداحافظی کرد.

ترس و نگرانی عجیبی بر من مستولی شد. یعنی چه؟! مگر می‌شود؟ آیا تلفن درست بود؟ و هزاران سؤال دیگر. خلاصه هر طور بود آن روز را به ظهر رساندم. هنگام ترک مدرسه دیدم پیامکی برایم ارسال شد. در پیام نوشته شده بود: «سلام خانم... فردا ساعت ۱۰ صبح زمان معارفه شماست.» پیام از طرف مدیر سابق مدرسه جدید بود. ساعت معارفه فرا رسید و من به اتفاق کارشناس مسئول دوره ابتدایی و مسئول جدید دوره و مسئول حراست، در مدرسه جدید برای معارفه حاضر شدیم. شرایط برایم بسیار سنگین و بسیار غیرقابل تحمل بود. در واقع شوکه شده بودم.

اما باید اعتراف کنم، تنها روز بدون دغدغه و بدون نگرانی من در مدرسه جدید همان روز اول معارفه بود. روزهای دیگر، هر روز شاهد مشکلات و مسائلی می‌شدم که در عمل وقوع منطقی نداشتند. کلا دچار بهت شده بودم. هر طور شده بود، از یکی از مسئولان پرسیدم چرا مشکلات و مسائل مدرسه این‌قدر زیاد است؟ اصلاً علت چه می‌تواند باشد؟ و چرا بنده تا این حد باید درگیر حل مسائل غیرآموزشی در مدرسه باشم؟

ایشان با صراحت تمام پاسخ داد: «از بس در این منطقه حسادت به شما زیاد است.» با خودم گفتم: «به فکر چه چیزهایی هستیم؟ به چه سمت و سویی می‌رویم؟ به جای اینکه به فکر آموزش و پرورش و کیفیت مسائل در مدرسه باشیم، به مدیر مدرسه حسادت کنیم که چرا خوش‌پوش، خوش‌بیان و خوش‌مشراب است یا روابط عمومی بالایی دارد و چرا از بین این همه مدیر ایشسان انتخاب شده است؟!» و هزاران چرای دیگر که هنوز هم خیلی‌هایشان برایم بدون جواب مانده‌اند.

خلاصه به این نتیجه رسیدیم که حسادت و منفی‌نگری به دیگران یکی از آفات موجود در سازمان‌ها و اداره‌ها محسوب می‌شود. چقدر خوب خواهد بود که به جای حسادت کردن به یکدیگر به ارتقا و تقویت فکری، ذهنی و عملکرد کاری‌مان بپردازیم و به این مقوله‌ها فکر کنیم تا بدین وسیله موفقیت‌رادر سازمانمان نهادینه کنیم.



سال دوم مدیریتم در یکی از مدرسه‌های جنوب تهران بود. مدرسه‌ای که تصدی مدیریتش را داشتیم، مدرسه‌ای بود که بارها و بارها، زمانی که کارشناس دوره ابتدایی بودم، از آن بازدید کرده بودم. جالب است که هر بار برای بازدید می‌رفتم، با خودم می‌گفتم: چگونه ممکن است یک فرد و یک مدیر بتواند نسبت به مسائل کاری تا این حد بی‌تفاوت باشد؟! قصه کوتاه کنم. در سال دوم و هنگام پروژه مهر در فرایند کاری، تغییرات زیادی در مدرسه ایجاد کردم که هر کدام از عزیزان اداره متبوع، به هر دلیل که به مدرسه مراجعه می‌کردند، با تعجب می‌گفتند چقدر تغییرات سازنده بوده است و چقدر انگیزه و علاقه در کیفیت مدیریت آموزشی تأثیرگذار است!

خلاصه، با تمام فراز و فرودها به ماه دوم تابستان نزدیک شدیم. در یکی از روزها تلفن دفترم به صدا درآمد. شماره «دفتر معاونت آموزشی» بود. پس از سلام‌علیک و احوال‌پرسی از من خواست پس از ساعت کاری به اداره و دفتر ایشان مراجعه کنم. ساعت ۱۳ بعدازظهر در دفتر ایشان حضور یافتیم.

پس از گپ و گفت مختصری، کارشناس مسئول دوره ابتدایی گفت: «ما قصد داریم شما را از این مدرسه به مدرسه دیگری در شمال منطقه بفرستیم. خواهش می‌کنم مختصری فکر کنید و فردا با جواب مثبت حاضر شوید.»

خیلی تعجب کردم و علت را جویا شدم. نظرشان این بود که سیاست و اقتضای منطقه این بوده است و افزود: «در عین حال به مدرسه‌ای می‌روید که شرایطی خاص و اولیای بسیار متوقع و پر انتظار دارد.» واقعا روزهای اول بسیار نگران بودم، اما با مشاوره معاونت آموزشی دوره و